

این دو مقاله در سال هزار و نهصد و نود و هفت نوشته شده و در کتاب «درنگی نه، که درندگان در راهند» مجموعه نوشته‌های پراکنده‌ی من به چاپ رسیده است. فیلم «کودکان مرکز توانبخشی حضرت علی» ساخته زنده-یاد «کاوه گلستان و ناهید زارع» مستند و موجود است و نیز گزارش تکان‌دهنده‌ی دادگاه «آرین» و محکوم شدن برادر شانزده ساله‌ی او به قصاص.

در این هر دو مقاله وکیل مورد اشاره‌ی من خانم شیرین عبادی است. آن‌زمان، بهتر دیدم که در نوشته‌هایم تنها به مشاغل ایشان «وکیل مدافع» و «دبیر انجمن ملی حمایت از کودکان در ایران» اشاره کنم. اما امروز که خانم عبادی با گرفتن جایزه‌ی صلح نوبل، شهرت جهانی یافته‌اند پُر بیراه ندیدم که نمونه‌ای از عملکرد بشردوستانه این وکیل-مدافع دوستدار کودکان و حقوق بشر را شما نیز بخوانید و بدانید، اگرچه شش سال دیر شده باشد.

مینا اسدی

ده دسامبر دوهزار و سه استکهلم

mina.assadi@spray.se

آنان که به سالوس و ریا «نه» گفتند

«بشکنی ای قلم، ای دست، اگر

پیچی از خدمت محرومان سر»

«افراشته»

اگر می‌خواهید بدانید که کودکان، در حکومت اسلامی از چه حقوقی برخوردارند حتماً فیلم «کودکان در مرکز توان بخشی حضرت علی» ساخته‌ی ناهید زارع و کاوه‌ی گلستان را ببینید.

کودکان معلول نیمه برهنه، آشفته و هراسان، ژولیده و گریان، با چشمانی به قی نشسته و ما مف‌های آویزان، بسته به زنجیر، در محفظه‌های آهنین محبوسند. می‌نالند و زوزه می‌کشند ملتمسانه از پرستاران و مسئولان مرکز می‌خواهند که دست‌ها و پاهایشان را باز کنند و اجازه بدهند که آن‌ها نیز مثل کودکان دیگر آزادانه راه بروند و بازی کنند.

«تشنه ام ... گرسنه‌ام... آب ... چای ... درد دارم... پاهایم را باز کنید قول می‌دهم فرار نکنم. بگذارید از اینجا بیایم بیرون ... خسته شدم...»

جای دستبندها و پابندها خونین است، چرکی است و دست‌ها و پاها متورم و زخمی است.

آیا این‌ها دیوانه‌اند؟ خطرناکند؟ جنایتکارند؟ آیا آزاد بودن این کودکان، و رفت و آمدشان در محوطه مرکز توان بخشی، باعث سلب آسایش دیگران است؟ حکایت پرستاران خود قصه‌ی دیگری است:

«اینجا برای هر هفته نفر یک پرستار هست... نمی‌توانیم کترشان کنیم. چهارصد نفرند... با هم دعوا می‌کنند... نمی‌رسیم... خودمان دل پر خون داریم... از صبح تا شب جان می‌کنیم با حقوق ناچیز پانزده هزار تومان در ماه، اجاره خانه‌مان از این بیشتر است. هر کدامان چند بچه داریم... خودمان هم مریض و مبتلاییم... بچه‌های ما همیشه گرسنه‌اند... کارمان که اینجا تمام می‌شود، می‌رویم خانه مردم کار می‌کنیم و خیلی کم بچه‌هایمان را می‌بینیم.»

پیکر نحیف و استخوانی بچه‌ها ماه‌هاست که رنگ آب و صابون به خود ندیده است. ماه‌هاست که این اسیران کوچک در هوای آزاد نبوده‌اند... همه جا بوی چرک و ادرار و مدفوع و استفراغ می‌دهد.

از نور و اکسیژن خبری نیست. هر چه هست سیاهی است، غم است، نکبت است، تیره‌روزی و بدبختی است.

آیا برای کودکان حمام وجود دارد؟

آری، محفظه‌های ویران با دوشهای شکسته، بی آب، بی در و پیکر. گاه مردم نیکوکار منطقه می‌آیند و وسایل نظافت می‌آورند، بچه‌ها را می‌شویند و به آن‌ها لباس‌های تمیز می‌پوشانند. مرکز توان بخشی در منطقه «ازگل» و در خیابان نیاوران قرار دارد، جایی که محل زندگی ثروتمندان است و بالاخره از آن همه ثروت، سهم ناچیزی هم نصیب این کودکان می‌شود!! اجر دنیوی دارد و ثواب اخروی! صدای ضجه این کودکان را کسی نمی‌شنود.

هیچکس از خودش نمی‌پرسد که این بچه‌ها به چه جرمی و چرا در این زندان اسیرند. پدران و مادران آنها کجا هستند؟ چرا برای نجات جان فرزندانشان تلاش نمی‌کنند. چرا به کسی و به جایی شکایت نمی‌برند؟ حتماً با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می‌کنند. به دنبال نان می‌دوند و به دنبال زندگی، و به لحظه لحظه‌ی جان‌کندن، زندگی نام می‌نهند...

وقتی فیلم ناهید زارع از بزرگترین مرکز پخش خبر «CNN» به جهانیان نشان داده شد و گوشه‌ای دیگر از جنایات دولت اسلامی به نمایش در آمد انجمن ملی حمایت از حقوق کودکان در ایران، نه تنها واکنشی نسبت به وضعیت رقت آور این کودکان نشان نداد بلکه در نامه‌ای تهدیدآمیز به زارع نوشت که هر چه زودتر برای پاسخگویی به این جسارت به دفتر انجمن بروید چرا که این عمل او خلاف روح کنوانسیون حقوق کودک بود و این راز ... راز کودکان به زنجیر کشیده شده باید بین کارکنان مرکز می‌ماند و به بیرون درز نمی‌کرد. گزارشگران و به تصویر کشندگان این جنایت، جاسوس، خائن و ضدانقلاب خوانده شدند و آقای محمدرضا حسینی مدیر برنامه‌های صندوق کودکان سازمان ملل در تهران در مصاحبه‌ای مطبوعاتی خاطرنشان کرد که این فیلم مونتاژ و دروغ محض است و برای خراب کردن چهره‌ی خادمان و مدافعان حقوق کودکان ساخته شده است. در مرکز از بچه‌ها مثل گل نگهداری می‌شود. زنجیر؟ زندان؟ شکنجه؟... گرسنگی؟ تشنگی؟ اینها ساخته و پرداخته ذهن فاسد دشمنان انقلاب اسلامی است.

اما با آن که این فیلم دروغ محض بود و زائیده ذهن بیمار سازندگان فیلم، معلوم نیست چرا شبانه آقای رفسنجانی رئیس جمهور وقت به هراس افتاد و مبلغ بیست و پنج میلیون تومان از بودجه دفتر رئیس جمهوری به این مرکز بخشید که در ظرف سه روز چهره‌ی دیگری از اتاق‌های تاریک پر از سوسک و موش و شپش ساخته شود تا جهانیان بدانند که این فیلم و گزارشهای نظیر آن از زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها، بیگوله‌ها، از کوچه‌ها و خیابان‌ها و از زندگی مرگبار مردم، کار کسانی است که تحت تأثیر فرهنگ غرب هستند و این حرکات ناشایست و ضد انسانی به تحریک غرب و آمریکا انجام می‌شود!!!

ناهید زارع می‌گوید: با انعکاس جهانی موضوع از این فیلم و با به نمایش در آمدن آن در تلویزیون‌های سراسر جهان، دو نفر از طرف سازمان ملل متحد برای رسیدگی به وضع کودکان مرکز، به ایران آمدند و با بودجه‌ای که رئیس جمهور فرستاده بود و با کار شبانه-روزی، مرکز توان بخشی ظاهری آبرومند به خود گرفت و به طور موقت چند دکتر و دندانپزشک به استخدام مرکز در آمدند. اما آیا می‌شد دست‌ها و پاهای تکه‌پاره شده‌ی بچه‌ها را از چشم بازدید کنندگان پنهان کرد؟ هنگام نمایش این فیلم در تلویزیون سوئد گفته شد: با توجه به اینکه امروزه وسایل مدرن و پیشرفته و ارزان قیمت برای نگهداری کودکان در سراسر دنیا موجود است این شیوه‌ی نگهداری از کودکان در ایران نشانه‌ی بربریت محض است.

هنگام خاکسپاری آرین گلشنی کودک هشت ساله‌ای که در اثر شکنجه و آزار جسمی و روحی و توسط پدر و نامادری اش کشته شد حقوقدانان و مدافعان رسمی حقوق کودک در اعتراض به آزار کودکان با مشت‌های گره کرده فریاد می‌زدند «قانون اصلاح باید گردد، قانون اصلاح باید گردد».

باید از این دایه‌ها دلسوز پرسید: آیا چیزی به نام حقوق کودک در اسلام وجود دارد؟ و آیا با اصلاح این قوانین ضدانسانی می‌شود چهره کریه بی‌حقوقی کودک را در جهان‌بینی مذهبی بزک کرد؟

دوشنبه بیست و چهارم ماه نوامبر ۱۹۹۸، استکهلم

تجاهل تا کی؟

زان چه حاصل جز دروغ و جز دروغ؟

زین چه حاصل جز فریب و جز فریب؟

«مهدی اخوان ثالث»

* * *

همه از مرگ دلخراش دختر بچه‌ی هشت ساله، آرین گلشنی آگاهیید. در باره‌اش خوانده‌اید و قصه پر از رنج و درد زندگی کوتاهش را شنیده‌اید. شاید هم عکس‌اش را به چهره‌ی درد کشیده، خونین و در هم شکسته روی تخت اداره‌ی پزشکی قانونی در روزنامه‌ها دیده باشید و به خاطر او و زندگی دردناکش و مرگ دلخراشش گریسته باشید. در شرح زندگی و مرگ آرین آمده است که پدر سالها او را شکنجه کرده است. بدنش را با سیگار سوزانده است و به کمک نامادری کتکش زده است و همچنین برادر ناتنی آرین نیز با او رفتار خشونت‌آمیزی داشته است. مادر آرین سالها برای دیدار بچه‌هایش دویده است. به مراجع قانونی مراجعه کرده است. ماجرا را شرح داده است، استلال کرده است. گریسته است، التماس کرده است اما حتی اجازه‌ی دیدار فرزنداش را نگرفته است و تازه مورد خشم و غضب مسئولان دادرسی قرار گرفته است که چرا قانون اسلامی را در مورد حضانت فرزندان محترم نمی-شمارد و به آن احترام نمی‌گذارد.

مادر آرین بعد از مرگ دخترش در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«رفتم به دادسرا پیش آقای حافظی (رئیس دادسرا؟)»

گفتم: بچه‌هایم را پدرشان گرفته نمی‌گذارند بینم.

گف: برو دادخواست بده.

گفتم: بچه‌ها را به قصد کشت می‌زند.

گفت: پدرشان است. مانعی ندارد.

گفتم: نمی‌گذارند بچه‌ها به مدرسه بروند و درس بخوانند

گفت: خوب دلش می‌خواهد پدرشان است.

گفتم: بروم بچه‌ها را بیاورم تا تن و بدنشان را ببینید؟

گفت: نه نمی‌خواهم تحت تأثیر احساساتم نظر بدهم باشد بعد.

پس از کشته شدن، رین، انجمن ملی حمایت از حقوق کودکان در ایران تصمیم گرفت علاج واقعه را بعد از وقوع کند و با دخالت در این پرونده‌ی پر سر و صدا برای انجمن خیریه‌ی خود اعتبار و آبرویی دست و پا نماید. پس علاوه بر آنکه اعضای انجمن در تشییع جنازه شرکت کردند و با سر دادن فریاد وامحمدا خواستار اصلاح قانون حضانت شدند. خانم حقوقدان دبیر واحد پژوهش انجمن نیز وکالت مادر آرین را به عهده گرفت تا بی‌حقوقی زنان و کودکان را در جمهوری اسلامی افشاء و محکوم کند و برای تغییر قانون به سود کودکان و زنان تلاش نماید، تا از جنایتی که بر کودکان بی‌پناه و می‌رود سخن بگوید و چشمان بسته ستمگران را بروی حقایق بگشاید. وقتی این

انجمن به کمک مادر آراین شتافت گمان می‌رفت که آنان از رفتار خود یعنی اشکال‌تراشی در پخش فیلمی از مرکز توان‌بخشی حضرت علی در رابطه با وضع رقت بار کودکان به زنجیر کشیده شده پشیمانند، گمان می‌رفت که وجدان خفته مدافعان رسمی حقوق کودکان، بیدار شده و می‌خواهند به جبران بی‌عملی خود و نفی و انکار حقایق، بطور جدی و واقعی به دفاع از حقوق کودکان برخیزند اما جریان دادگاه و سخنان وکیل مدافع مادر آراین، عکس آن را نشان داد و نشان داد که اینان هنوز اندر خم یک کوچه‌اند و همچنان می‌خواهند خانه‌ی از پا بست ویران را با نقش و نگار بند ایوان بر سر پا نگهدارند و اینکه این اصلاح‌طلبان، در اصول با رژیم اختلافی ندارند و فقط می‌خواهند کمی - البته اگر از فقها اجازه داشته باشند- با رعایت شرعیات، زیر ابروی فرعیات را بردارند.

خانم وکیل مدافع دفاعیات خود را چنین آغاز می‌کند: «فبای ذنب قتلت؟ به کدامین گناه کشته شده‌ای ای کودک بیگناه؟ فبای ذنب قتلت؟ چگونه با سکوت نظاره‌گر شکنجه و مرگ دخترت شدی ای ننگ همه پدران عالم؟ فبای ذنب قتلت؟ چگونه با همدستی و زیر نگاه بی تفاوت نامادری یگانه خواهرت را کشتی ای برادر.

با دفاعیات جانانه و متهورانه‌ی این وکیل مدافع توانا پدر و نامادری آراین به یک تا سه سال حبس محکوم شدند و برادر ناتنی او به «قصاص» اعدام محکوم شد. این قاضی عدالتخواه و مدافع کودکان بی‌پناه، با به مسلخ بردن یک نوجوان که خود دست پرورده‌ی همان شرایطی بود که آراین در آن به سر می‌برد انتقام خون آراین را از مسببین مرگ او گرفت و یکبار دیگر از یک مبارزه‌ی بزرگ و انسانی! پیروز و سرفراز بیرون آمد.

* * *

این حقوقدان مدافع حقوق کودک، این روزها مهمان مهاجران ایرانی است. گرد جهان می‌گردد و در مراسم سخنرانی و دید و بازدیدهای رسمی حضور به هم می‌رساند، با آزادیخواهان و مدافعان حقوق بشر ملاقات می‌کند، مصاحبه می‌کند، عکس یادگاری می‌گیرد و به خاطر آنکه دبیر واحد پژوهش انجمن ملی حمایت از کودکان در ایران است قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند و از دست‌آوردهای درخشان انجمن به خود می‌بالد.

در شب سخنرانی این حقوقدان مبرز در استکهلم از ایشان پرسیده شد: چرا تقاضای اعدام یک نوجوان را کرده‌اید؟ و ایشان که خود مادر دو فرزند است جواب داد:

- من چکار می‌توانستم بکنم. من وکیل مادر آراین بودم.

من که نمی‌توانم نظرات خودم را به موکلم تحمیل کنم. او حکم قصاص خواست و من حرف او را زدم. و در جواب سئوالی درباره لغو قانون اعدام در ایران فرمودند:

- خرج نگهداری یک محکوم، برابر با خرج سیر کردن شکم پنجاه بچه گرسنه است. مسئله اعدام در کشورهای مثل ایران فرق دارد. (نقل به معنی). پرسیده شد: موضع انجمن شما در مورد وضعیت کودکان مرکز توان‌بخشی حضرت علی چیست؟ ایشان جواب دادند: ما نمی‌خواستیم نماینده‌ی یونیسف برکنار شود. ما ترجیح می‌دادیم بجای این سر و صداها یک بازار خیریه درست کنیم و چند دندانپزشک برای مرکز استخدام کنیم و وضع مرکز را با کمک مردم نیکوکار بهبود بخشیم. (نقل به معنی).

وقتی شما از زندان فرهنگی رژیم اسلامی بیرون می‌آیید و جهان دیگری را می‌بینید و مردم دیگری را، قوانین دیگری را می‌خوانید و دفاعیات وکلای مدافع دیگری را می‌شنوید آنگاه به عمق فاجعه، به عمق ابتذال و ناآگاهی و نگرش کودکان ی نخبگان کشور گل و بلبل پی می‌برید.

انگار که آزادی و انسانیت یک مقوله جغرافیایی است و نه تاریخی و به موجب قانون نژادپرستانه‌ی نسبیّت فرهنگی، نیاز مردم بعضی کشورها به آزادی از دیگر کشورها کمتر است. انگار که زندگی یک نوجوان هفده ساله‌ی ایرانی از همسالانش در کشورهای اروپایی بی ارزش‌تر و خون آن جوانان از خون «رامین» ها رنگین‌تر است. آیا این قوانین اسلامی که شما قصد اصلاح آن را دارید و برای بهبود نسبی آن دست به سوی مجتهدان و علما دراز کرده‌اید در صدر انقلاب مشروطیت، در جنگ بین مشروطه و مشروعه برای همیشه به زیاله دانی تاریخ سپرده نشد؟

تجاهل تا کی؟

دوشنبه اول ماه دسامبر سال نود و هفت، استکلهم

mina.assadi@spray.se